



ایران زمین

عرفان و مهر دینی : میترا و

«زرتشت»

استاد جلال الدین آشتیانی

سال هاست در ایران سخن از مهر دینی و پیوند آن با عرفان ایرانی است و نویسندگان بسیاری بدون آنکه به دستاویز پذیرفتنی و ارزشمند تاریخی تکیه کنند، دین آریاها یا ایرانیان پیش از زرتشت را مهر دینی نام برده و آن را بنیاد عرفان ایرانی می خوانند. چشمگیر است که این سخن چون واقعیتی بی چون و چرا از دفتری به دفتر دیگر و از گفتاری به نوشتاری جابجا می‌گردد، بدون آنکه دهنده و گیرنده کمترین رنج بررسی و پژوهش را بر خود هموار سازند. برجسته ترن فرنود استوار و برهان پایداری که به پندار خود گه گاه برای پذیراندن این دیدگاه نادرست در میان می گذارند، سرودهای چند از فردوسی، حافظ، مولوی، عطار و ... است، که همه ی آن ها نزدیک به چند هزار سال پس از زرتشت می زیسته اند و هیچ یک از این سخنوران برجسته هم خود را نه مهر دین خوانده اند و نه پژوهشگر تاریخ کهن ایران. بر این که میترائیسم، که نویسندگان به نادرستی آن را مهر دینی می نامند، آیینی است که در سده های نخست پیش و پس از مسیحیت یا نزدیک به دو هزار سال پس از گسیل آریاها به ایران





پدیدار شده و در بین تیره های آریایی پیش از زرتشت نشانی از آن نبوده است.

هرچند من در دفتر دوم عرفان (مذاهب اسراری) این آیین را واشکافی کرده ام و در چند نوشتار هم از میترا و مهر و نبود هرگونه پیوندی بین میترا و میترائیسم با گاتهای زرتشت سخن گفته ام، ولی چون از شماری نویسندگان این دیدگاه بارها درخواست نشان دادن برهان خردپسند کرده و پاسخی دریافت نداشته ام، خود را ناگزیر می بینم، بسیار فشرده و فهرست وار این جستار را در میان گذاشته و از اندیشمندان همراهِ با این برداشت درخواست کنم اگر به کاستی و نادرستی در گفتار من پی می برند، با بیان آوندهای استوار خود مرا راهنمایی کنند و سپاسگزارم سازند.

۱- میترا یکی از خدایان آریاهای ماندگار در ایران و هند است و تیره های دیگری که به یونان و اروپا کوچ کرده اند نامی از این خدا نبرده اند. به ویژه از فرهنگ یونان کهن نشان های فراوانی در دست است و در یادمانده ها و اسطوره های این روزگاران نامی از میترا نیست. برای نخستین بار هرودت در سفر خویش به ایران از میترا نام برده و آن را خدایی ایرانی یاد می کند، که به پندار او با آفرودیت همسنگ است، و این می رساند که او در اروپای آن روزگاران با چنین نامی برخورد نکرده است.

۲- میترا در هیچ زمانی برترین خدای آریاهای ایران و هند نبوده تا





دینی به نام او در بین این مردم برپا شده باشد.

۳- مهر در ایران به مفهوم خورشید به کار برده شده و می شود و میترائیسم را نمی توان به مهر دینی برگرداند، چون میترا در هیچ زمانی با خورشید یکسان نبوده است (۱). ما نمی توانیم از مهر دینی (خورشید پرستی) سخن گوئیم و رسم و آیین میترائیسم را در میان گذاریم. چشمگیر است که آریاهای پیش از زرتشت در ایران و هند مهر دین به مفهوم ستایشگر خورشید در پایگاه آفریننده جهان، سرور خدایان و یا برترین خدای، هم نبوده اند پیش از زرتشت آریاها خدایان فراوانی می پرستیدند که به آن ها «دوا» (در اوستا دَاوا) یا فروغ آسمان می گفتند. دین این گونه مردم را چند خدایی نام داده اند. شماری از پژوهشگران نام هنوتیست یا کانتوتیست را برای آریاها برگزیده اند، که خدایان زیادی را می پرستیدند ولی هر زمان به یکی از آن ها ارج بیشتری می نهادند و آن را سرور خدایان می دانستند. از بررسی های انجام شده به این برآیند دست یافته اند که برترین خدای آنان در آغاز «دیایس» نماد آسمان بوده است. ستایش آسمان را در بسیاری از سرزمین های کهن روا و همه گیر یافته اند. در ریگ ودا (دانش مقدس سرودها) کهن ترین یادمانده آراسته ی آریاها خدای «وارونا» «ورون» جایگزین «دیایوس» شده و به نام «ریته ون» سازگار دهنده و سامان دار جهان پرستش می گردد. او همچنین سرور آسمان و خورشید چشم اوست. در اوپانیشادها این خدا





سرور خدایان بزرگ آریایی یا دوازده فرزندان آدیتی می شود که آنها را آدیتیا می نامند در سراسر این دوران ولی هیچ گاه آریاها را «دیائوس دین» یا «وارونادین» نخوانده اند و آن ها نیز خود را چنین ننامیده اند. ریگ ودا جنگی آراسته از ۱۰۲۸ سرود به نام سوکتا است که در ستایش خدایان آریایی سروده شده اند. به ارج این خدایان می توان از شمار این سرودها و فروزه هایی که برای آنان برگزیده اند پی برد. این سوکتا ها را نزدیک به ۴۰۰ ریشی که روشن بینان سرود گوی بوده اند، آراسته اند. از اینرو ارزش خدایان بسته به مَنش و گرایش سرود گویان دگرگون شده است ولی در سراسر ودا چند خدایی پیوسته دارای پایگاه بلندی بوده اند و شماری از آن ها به نام سرور خدایان و برپا دارنده ی سامان گیتی ستایش شده اند. بیشترین سوکتاها در ستایش ایندرا (اندر) خدای جنگ سروده شده است که شمار آن ها ۳۰۰ می باشد (۲۵۰ سرود مستقل و ۵۰ سرود در همراهی با خدایان دیگر). انگیزه سرودن اینهمه سوکتا در ستایش ایندرا اینست که در ریگ ودا بیشترین بخشهای آن از زمانی سخن می گوید که آریاها با بومیان در جنگ بوده اند و خدای جنگ دارای ارزش برای زندگی روزانه آنها پنداشته می شده است. از همین رو هم فروزه هایی که برای این خدا برگزیده اند بیشتر با نیازهای روزانه و مادی مردم سازگار است. در ستایش آگنی خدای آتش نیز ۲۰۰ سوکتا به سرود در آورده شده است. در بین آریاها آتش دارای پایگاه





بلندی بوده است و اگنی خدای آتش را دارای سه نمایه می دانسته اند. زمینی که همان آتشگاه خانه است، جوی (بین زمین و آسمان) که آذرخش می باشد، آسمانی که خورشید و ستارگان اند. شماره سرودهایی که در ستایش وارونا آراسته شده اند چنین فراوان نیستند ولی فروزه های این خدا بسیار مینوی و آسمانی است و همانگونه که بیان شد از آغاز ریگ ودا تا پایان آنها و حتی در اوپانیشادها نیز وارونا دارای پایگاه بس بلند و سرور خدایان است. ولی چشمگیر است که در ستایش میترا هیچ سرود مستقلی در ریگ ودا یافت نمی شود و تنها در نه فراز در ماندالای سوم سوکتای ۵۹ از میترا سخن گفته شده و او را دوست انسانها که انگیزه پیوند آنان می گردد نام می برند. میترا تازه در کنار وارونا دارای ارزش بیشتری می گردد و در ۲۲ سرود به نام میترا- وارونا ستایش شده است. مفهوم واژه میترا در همه یادمانده های کهن ایرانی هندی و حتی گاتها دوستی و پیمانداريست. همان گونه که بیان شد در هیچ یادمانده کهن آریایی نامی از میترا پرستی یا پرستنده میترا به نام یک دین همگانی برده نشده است. در اوستای کهن از میترا جز در یک یشت (میثره یشت) سخن زیاد گفته نشده است. در این یشت هم میترا آفریده اهورا مزدا است، نه خدای آفریننده یا سرور خدایان، تا بتوان دینی به نام میترا پنداشت.

در زمان سرودن این یشت ایرانیان زرتشتی بوده اند و اهورامزدا را





آفریدگار جهان و همچنین همه ی ایزدان می دانستند. از دید تاریخ و سنگ نبشته های برجای مانده در آغاز فرمانروایی هخامنشیان نامی از میترا نیست و تازه در نزدیک به پایان این فرمانروایی از ستایش آن در کنار آناهیتا نامبرده می شود و پرستشگاه هایی برای میترا برپا می گردد. از جشن میترا کان نیز در همین دوران نامبرده شده است. در میثره یشت فرازی آمده که انگیزه پندارهای نادرست گردیده. این فراز چنین است. آنگاه که من میثر سرور چمنزارهای فراخ را آفریدم، ای اسپیتامد، او را در ستایش و نماز هم ارج خویش ساختم (گفتار از زبان اهورامزدا) نباید فراموش کرد که هر یشت در ستایش ایزد دلخواهی سروده شده و سراینده می کوشد در بزرگداشت آن هنر خود را به کار گیرد. گذشته بر این از همین فراز می توان دریافت که اهورامزدا آفریننده ایزد میترا است و سراینده مزداپرست است نه مهر دین. شماری از پژوهشگران بخش هایی از این یشت را به زمان پیش از زرتشت وابسته می دانند. این ها دانشمندانی می باشند که پیدایش زرتشت را در سده های هفتم تا هشتم پیش از میلاد پنداشته اند، که این برداشت از بن نادرست است. ولی در هر حال اگر بخشی از این یشت را هم کهن بدانیم، دیر ینگی آن هرگز به اندازه وداهای کهن نخواهد بود. پس پسندیده تر آن است که شناسنامه ی میترا را از ریگ ودا بازسازی کنیم و به دوران ساسانیان و آغاز چیره شدن تازیان پایان دهیم. مهری که در





شاهنامه درخشیده و به فرهنگ ایرانی اسلامی پرتو افکن شده است با میترای ودایی و میثر اوستایی یکسان نیست و مهر دینی نیز آفریده سده بیستم ایرانیان است که برداشتی از (میترائیسم) رومیان می باشد.

۴- مهر هرچند واژه پارسی همان میثر اوستایی است ولی ایندو یکی نیستند. میثره اوستا و میترای هندی ایزد پیمان و خدای همبستگی و دوستی بودند، در حالیکه مهر با خورشید یکسان بوده و به جای این واژه به کار گرفته می شده است. در شاهنامه که بیش از همه خورشید پرستی ایرانیان را در میان می گذارد به روشنی این همسانی دیده می شود. (۲) در اوستا و ودا هرگز میترا با خورشید برابر نبوده است و حتی در میترائیسم رومی که به میتراس فرنام خورشید شکست ناپذیر (سُل آنویکتوس) دادند، خورشید در کنار میتراس ستایش می گردد و در همه ستایشگاه های میتراس (میترا به) نقش خورشید هم دیده می شد. گذشته بر این پایگاه ششم میترای (هلیو دروموس) یا پیک خورشید نام داشت. با نگرش به اینکه در ایران میترائیسم را مهر دینی برگردان کرده اند، نام هلیو دروموس به نادرستی پیک مهر برگزیده شده است که به مفهوم پیک میترا خواهد شد، نه پیک خورشید همچنین نام مهرا به نیز جایگاه و گنبد خورشید می شود نه که جایگاه یا زیارتگاه میتراست. فرنود و برهان های استوار فراوانی در یکسان نبودن مهر و خورشید در دست است که در





این فشرده نمی توان به آن ها پرداخت. برای نمونه از همان میثریشت، برجسته ترین نشان مهر اوستایی می توان چندین برهان بر اینکه میسر و خورشید دو ایزدند، نشان داد که از جمله : میسر پیش از خورشید فناپذیر و تیز اسب بر بالای کوه هرا نمایان می گردد. . و هنگام ناپدید شدن خورشید به دیده بانی می پردازد. جایگاه او را در بالای کوه هرابرزیتی (البرز) (یاهرائیتی) خورشید و امشاسپندان آنرا به فرمان اهورامزدا ساخته اند. . . گردش او از باختر به خاور است (وارونه خورشید). در اوستا هم یشتی به نام میسر و یشتی به نام خورشید است. خورشید در اوستا به مفهوم خورشید درخشان است. شید یا «شت» پهلوی یا خشئیت اوستایی به مفهوم درخشان است و خور به مفهوم کره خورشید که رویهم آن خور تابنده یا درخشان می گردد. در ودا آنرا «سوریه» می گفتند و از خدایای برجسته در گروه آدیتیا بشمار می آمد. چشمگیر است که آریاهای پیش از زرتشت را خورشید پرست هم نمی توان گفت، که آنها هرگز خورشید را به پایه وارونا یا ایندرا هم بزرگ نمی دانستند. در ریگ ودا تنها ده سوکتا در ستایش «سوریه» آمده است. خدای دیگری هم به نام «ساویتری» ستایش شده که آن را بر انگیزاننده یا توان مینوی خورشید دانسته اند. در نیایش این خدا هم ۱۱ سوکتا سروده شده است. در افسانه های هندو، سوریه با ساویتری یکی شده و در شمار ۱۲ آدیتی ارزش بیشتری می یابد. ولی حتی در این دوران نیز





برترین خدای نبوده و یکی از زیردستان وارونا بشمار می آمده است که سرور آدیتی ها است. از سویی دیگر در اوستای کهن نیز نشانی بر اینکه خورشید در پایگاه برترین خدا و یا دارای ویژگی های آن باشد، نیست. چون آریاهای هند و ایران تنها تیره هایی می باشند که خود را آریایی نامیده اند، پس می توان گفت که آریاهای کهن نه مهر دین به مفهوم میترا دین و نه مهر دین به مفهوم خورشید پرست بوده اند. ولی از سویی دیگر نباید فراموش کرد که آتش در بین آریاها ارج فراوانی داشت و خورشید هم یکی از نمادهای آتش است، می بایستی دارای ارزش زیاد و پایه بلندی باشد. از کاسی ها که در باختر ایران و مرز بابل کهن می زیستند، نشانه هایی در دست است که آنها سوریه را خدای بزرگ می دانستند. تیره و تبار این مردم به درستی شناخته نشده، برخی آنها را آریایی و گروهی آمیزه ای از ایلامیان و گوتیهای سومری خوانده اند و سومریها را نیز وابسته به تیره آریایی دانسته اند. در یادمانده های هندی از سکایان سخن گفته اند که برای سوریه پرستشگاه ها بر پا داشته اند، ولی اگر نیک نگریم خواهیم دید که آنها هم چندین خدایی بوده و دین ویژه ای نداشتند و سرانجام نیز با هندوها در آمیخته و کیش آنها را پذیرفتند. حال باید دید که چگونه و چه زمانی مهر و میثر و خورشید یکی شدند و مهر دینی چگونه در فرهنگ ایران وارد شد؟ دیرینه ترین نشانی که از میترا-خورشید یافت شده وابسته با





پادشاهان «کُماگن» سرزمینی در خاور ترکیه کنونی و سرچشمه های فرات است که پایتخت آن «سُوماستا» نام داشته است. فرمانروایان این سرزمین پس از پیروزی اسکندر آمیزه ای از تیره های ایرانی و یونانی بودند که کوشیدند دینی آمیخته از کیشهای نیاکان خویش برگزینند. آنها زئوس – اورمزد را که آمیزه دو خدایان بزرگ ایرانی – یونانی بودند برترین خدای و ایزد پشتیبان دربار خود را «میترا هلیوس» آمیزه دو ایزد برجسته ی این دو تیره برگزیدند.

این گزینش نزدیک به سده دویم پیش از میلاد رخ داده است. در نقشی که در نمرودداغ ترکیه یافت شده، آنتیوکوس، یکی از شاهان این تیره را در حال دست دادن با میترا هلیوس نشان می دهد. میترا در این نقش کلاهی ایرانی (ارمنی) بر سر دارد که دورا دور آن فروغ خورشید می درخشد و زیر آن آمده «آپلومیترا هلیوس». جامه های میترا و شاه نیز یکسانند. پس از این شاهان نقش میترا با همین ویژگی ها را در نشانهای بر جای مانده از پادشاهان کوشان در خاور ایران، که زرتشتی بودند، می بینیم، ولی در این نشانها (به ویژه سکه ها) نام میترا: میترا هلیوس شده است. در سنگ نقشهایی از ساسانیان میترا با کلاه خورشیدگون در کنار شاه ایستاده و نام مهر (بدون هلیوس یا خورشید) دارد.

نزدیک به دوران آنتیوخوس و شاهان کوشان در گزارشی از جغرافی و تاریخ دان نامدار یونان استرابون آمده است که ایرانیان خورشید را





پرستش کرده و او را میترا می نامند، و این درست همان برداشتی است که در فرهنگ ایرانیان پس از یورش تازیان در باره ایرانیان کهن بیان شده است.

از این بررسی فشرده و کوتاه چنین بر می آید:

۱- مهر دینی به مفهوم پرستش میترا در پایگاه برترین خدا یا آفریدگار جهان نه پیش از زرتشت و نه پس از زرتشت در بین ایرانیان یا آریاهای کهن یافت نمی شده است.

۲- برابری میترا و خورشید و ستایش آن به نام مهر از سده های نزدیک به آغاز مسیحیت در باختر ایران (بنابر پژوهش در پهنه ای از ارمنستان تا کاپادوکیه) پدیدار شده است. با پذیرفتن این واقعیت که ایرانیان در این دوران تا پیش از چیره شدن تازیان زرتشتی بوده اند، برترین خدای آنان می بایستی اهورامزدا باشد. ولی همانگونه که در نشانه های فراوان برجای مانده از پایان هخامنشیان و به ویژه از دوران فرمانروایی ساسانیان می بینیم، در کیش کژراه شده این زمان در کنار اهورامزدا، که به آموزش زرتشت باید یگانه خدای زرتشتیان باشد، خدایچه های دیگری به نام ایزدان ستایش می شدند و میترا یکی از این دیو- خدایان بود که بیشتر خدای درباریان و جنگجویان بشمار می رفت. در این دوران ساسانیان است که گروهی از ایرانیان میترا را با خورشید برابر ساخته و نام مهر را برای خورشید برگزیدند و او را دستیار اهورامزدا ساختند. پندار مهر- خورشید پرستی





ایرانیان کهن، که به ویژه در شاهنامه بسیار ذکر شده، شاید از این یادمانده ها ریشه گرفته باشد. اکنون باید دید چرا این پندار نادرست که «پایه عرفان کهن ایران مهر دینی بوده است» چنین گسترش یافته و اندیشه ها، باورها، روشها و رسمهاییکه به این عرفان نسبت می دهند با میترائیسم رومی همآهنگ است؟

بازنمود این جستار تنها با بررسی ژرف از عرفان ایرانی در دوران های گوناگون و پیوند آن با مهرپرستی و میترائیسم انجام پذیر است، که در این نوشتار بس کوتاه، جا برای چنین پژوهش ها نیست، (۳) من تنها خواهم کوشید تا با بیان چند نکته شاید روزنه کوچکی به این پهنه بس فراخ بگشایم.

۱- در بررسی بنیان عرفان ایران کهن، نخستین اصلی که بی چون و چرا پذیرفته میشود اینستکه این آیین از مهر دینی، کیش آریاهای پیش از زرتشت ریشه گرفته است. انگیزه ی این گزینش اشاره ها و نکته هایی است که در سخنان و سرودهای بینشمدان فرزانه و سخنسرایان پر آوازه ایرانی، به ویژه حافظ دیده می شوند و بازگوی باورهای میترائیسم رومی میباشند، چون این پندار نادرست که میترائیسم همان آیین کهن ایرانیان پیش از زرتشت بوده است به اروپا برده شده، اکنون یک باور بی گفتگو گشته است، این اشاره ها را به مهر دینی انگاری وابسته می کنند. این نشانها فراوانند که برای نمونه چند اشاره از حافظ را بازگو می کنیم:





به پیر میکده گفتم که چیست راه نجات
به خواست جام می و گفت راز پوشیدن
(حلقه پیر مغان ز ازل در گوش است).

در اینجا پیر میکده که در سرودهای بسیاری از سخنسرایان به
نامهای پیر مغان، پیر خرابات، پیر میفروش، پیر میخانه. . . آمده
است، همه را اشاره به پایگاه پدر، که برترین پله نردبان سلوک
میتراپی است، می دانند. رازپوشی نیز یکی از بنیادهای آیین
میترائیسم است که سربازان میترا پییمان می بندند جز با رازداران
(مسس یا هموندان این انجمن) از فراگرفته ها سخن نگویند.

یاد باد آنکه نهایت نظری با ما بود رقم مهر تو بر چهره
ما پیدا بود

داغ میترا بر پیشانی زدن یکی از نشانههای میتراپرستان بود.
همچنین:

یادباد آنکه چو یاقوت قدح خنده زدی
در میان من و لعل تو حکایت ها بود
یاد باد آنکه صبحی زده در مجلس انس
جز من و یار نبودیم و خدا با ما بود

اشاره به مجلس انس رازداران در میتراپه است و نوشیدن نوشابه ای
ویژه که آنرا با میزد زرتشتی همسان می گیرند. در این انجمن ها
تنها رازداران (یاران) گردهمند و تندیس میتراس (خدا) هم در پیش





آنان است، و همچنین:

یاد باد آنکه چو چشمت به عتابم می گشت

معجر عیسویت در لب شکرخا بود

که بر این باورند اشاره به عیسی یاد از میتراس است. آیین

مسیحیت بر پایه هایی از رسمهای میترائیسم بنا شد و از اینرو

عیسی را همان مهر می دانند، و همچنین:

پیر گلرنگ من اندر حق ارزق پوشان رخصت خبث نداد، ارنه

حکایت ها بود

میتراس گاهی ردای سرخ بر تن داشت و سرخی بامداد پیش از

برآمدن خورشید نیز نشان مهر است (در مهر یشت) .

کاردینالهای مسیحی نیز ردای سرخ بر تن می کنند، که از

میترائیسم گرفته بودند. از اینگونه نشانها و اشاره ها در سخن ها و

سرودهای بیشماری از سخندانان دوران آغازین فرهنگ اسلامی ایرانی

یافت می شوند، که آنها را آوندی برای برگزیدن مهر دینی چون پایه

عرفان کهن ایران می دانند. برای آنکه نشانه هایی از این آیین در

فرهنگ کهن ایران بیابند از اوستا یاری می گیرند و آن را به

زرتشت می بندند. برای نمونه دو گفتار از دو استاد فرزانه کنونی را

که هر دو نیز دانشمند و آگاه از دیدگاه های نوین اند، بازگو می

کنیم:

دکتر مهدی فرشاد در ریشه های مهری عرفان ایرانی می نویسد





(عرفان ایران ۱۳۶۸):

آیین مهر کیش ایرانیان باستان، پیش از زرتشت در ایران رواجی داشته و در سده های پسین تا به مرزهای بسیار دور در رم و اروپا اشاعه یافته است. در اوستای زرتشت و در مهر یشت او نشانه ای دیرپای از ایزد مهر و والایی و ارجمندی او هویدا است. در مهرابه های یافت شده در سرزمین های اروپایی و در آثار باقی مانده از امپراطوری مهر مذهب نیز رد پای پر قدرت مهر به نیکی پیدا است. . . پایه های کیش مهر همان استونه های تفکر عرفانی است.

دکتر مسعود همایونی در سرچشمه عرفان ایران می نویسد (۱۳۶۸):
 قدیمی ترین ریشه عرفان ایران را در طریقت مهر ، که عرفان ایرانی است میتوان پیدا کرد ... آیین مهر طریقت و جهان بینی ایرانی است که زائیده هزاران سال تجربه و کشف شهود فرزندگان ایرانی می باشد. . . این طریقت پیش از زرتشت در خاور ایران وجود داشته است .

دیدگاه همه ی اندیشمندانی که مهر دینی را پایه ی عرفان ایرانی و آیینی پیش از زرتشت می دانند، بیش و کم همسان گفتار این دو دانشمندیست که پاره ای از آنرا بازگو کردیم.

فشرده این باور چنین است که: «مهر دینی یا همان میتراپرستی (میترایسم) آیینی است که پیش از زرتشت دین ایرانیان خاوری بوده و با رهسپاری آنان به اروپا آنرا با خود به این سرزمین ها برده





اند. زرتشت میترا را از پایگاه بلند خود فرود آورد، ولی در میثریشت او را همپایه اهورامزدا ساخت. نشان این آیین را چه در میتراپرستی رومی (میترایسم) و چه در باور امپراتوران روم و همچنین در آموزش زرتشت و اوستای او می توان یافت. در سرودها و گفتار سخنسرایان و فرزندگان ایرانی پس از اسلام که بسیاری از آنها به این کیش گرایش داشتند، نیز می توان ردپای آنرا به روشنی دریافت».

حال اگر همان چند فرازی را که از گفتار این دانشمندان بازگو شد با خرده بینی و اشکافی کنیم به نادرستی دیدگاه آنان پی خواهیم برد.

۱- دیدیم که نه پیش از زرتشت و نه پس از او هیچگاه میتراپرستی دین آریاییان، که به درستی همان ایرانیان اند نبوده است، بلکه آنها میترا را در شماره گروه دیگری از خدایان آریایی ستایش می کردند. از دینی ویژه هم به نام میتراپرستی (مهر دینی) هیچگونه نشانی نیست.

۲- میتراپرستی با گسیل آریاها به اروپا به این سرزمین ها برده نشده است و تا پیدایش میترایسم رومی، که در کنار آیینهای اسراری دیگر، یکی از میسترین های روم و یونان شده، نه نشانی از چنین آیینی بوده است و نه در پانتئون (انجمن خدایان) این مردم نامی از میترا، میتراس یا مهر دیده می شود.

۳- نباید فراموش کرد که میتراس در روم از بن با مهر، که در





کارمایه ها و یادمانده های سراینندگان و فرزندگان ایران یافت می شود، جداست. در حالیکه میتراس چهره ای نوین از همان میترا، خدای کهن آریایی است مهر نام خورشید است و دیدیم که خورشید چه در هند و چه در ایران کهن با میترا یکسان نبوده است. در اوستا نیز خورشید و میترا دو ایزدند.

۴- حتی خورشید پیش از زرتشت و پس از او سرور خدایان ایرانی نبوده است که تا دین ویژه ای را به نام مهر دینی (خورشیدپرستی) برای ایرانیان کهن در میان گزاریم.

۵- باور نادرستی که خاورشناسان باختری آنرا پایه نهادند و دانشمندان ایرانی نیز بدون نیک نگری و از روی پیروی ناروا آنرا دنبال کردند، برهان آوری از اوستا برای شناساندن آموزش زرتشت و درونمایه گاتهاست. این پژوهشگران بر خود رنج بررسی کنجکاوانه و ژرف گاتها و اوستا و سنجش ایندو را با هم روا نداشته اند تا دریابند درونمایه ایندو با هم ناسازگار و در بسیاری از پرسشها وارونه و همیستار یکدیگرند. خردمندی که حتی یکبار گاتها را با ریزی و بدون پیش داوری خوانده باشد بی چون و چرا می پذیرد که یکتا پرستی سره زرتشت با ستایش ایزدان فراوان انسانگونه اوستا و یا دوگانه پرستی من در آوردی برخی از پژوهشگر نماها، از بن ناسازگارند. در دوران تاریکی که بت پرستی و ستایش آفریده های خیالی در کالبد حیوان و نیمه انسانهایی با چهره های ناهنجار و



غول آسا . . . در سراسر این سرزمین ها گسترده بود و در خاستگاه زرتشت به رهبری کریانها و اوسیجها، و جاودوگران و شامانها. . . برای هر پدیده ی طبیعی یک خدای خیالی می آفریدند و مردم ناآگاه را به نام سیر کردن این آفریده های موهوم غارت می کردند و به پیشکش و قربانی و هدیه بر می انگیزانند، بزرگترین شاهکار زرتشت این انسان خردمند و فرزانه اندیشمند مبارزه با فرهنگ بنده پرور و خرد ستیز بود که با آهنگ رسا ندا داد: همه ی این خدایان (دئوه) دیو دروغ و پوچ و بی ارزشند و میانجی ها و آموزگاران دغلكار آنها نیز «در گوندان» فریبکار و کژ راهند، که آموزش نادرستشان نازندگی به بار می آورند. با دانش و بینش در پرتو خرد الهی، با دلی پاک و اندیشه و گفتار و کردار نیک راه درست خویش برگزینید (عرفان) که در آن زندگی و رسایی و خوشبختی است (شناخت با آگاهی و خرد که به بیداری یا بودایی می انجامد).

در سراسر گاتها یکبار هم از ایزد و آفریدگاری جز اهورامزدا نامی برده نشده است، و همه ی ایزدان و خدایان آریایی و همچنین میترا، از همین دیوان دروغند. پس چگونه می توان میثر یشت و دیگر یشتهای اوستا را، که سراسر ستایش همین ایزدان و یا دیوان و خدایان دروغی اند و آفریده همان آموزگاران گمراه کننده می باشند، به زرتشت وابسته ساخت و از مهر یشت و اوستای زرتشت . . سخن گفت؟ و با این برداشت نادرست کیشی به نام (مهر) بلند پایه و





ایزدی که زرتشت والایی و ارجمندی او را می پذیرد ، پایه ی عرفان
کهن ایرانی خواند ؟ ! ! !

در این نوشتار جا برای گفتگوی گسترده نیست و خواننده گرامی که
به آوندهای بیشتری نیاز دارد، شاید بهتر آن باشد که به دفتر دویم
عرفان (مذهب اسراری) و چاپ نهم زرتشت (که گفتاری در زمینه
باورهای نادرست خاور شناسان به پایان کتاب افزوده شده است) نیک
نگری نماید.

این روش نادرست بهره گیری از اوستا برای دریافت گاتها، به ویژه از
سوی کسانی که به فرهنگ ایران دلبستگی نشان می دهند، نه تنها
نارواست، بلکه به شناخت درست این فرهنگ کهن و پُر مایه نیز زیان
می رسانند. درست است که دریافت بی چون و چرای گاتها و مفهوم
هماگون آن هنوز سد در سد روشن نشده است و همه استادان کار
آمد و کارشناس این زبان در برگردان درونمایه های آن هم اندیش و
هماهنگ نیستند، ولی اگر در برداشت ۱۰ تا ۲۰ در سد آنهم، هم
آوایی نباشد، به آسانی می توان به یاری استخوان بندی بنیادی و
دیدگاه و جهان بینی سراینده این پیام از کژ اندیشی و دریافت
نادرست جلوگیری کرد و به مفهوم نزدیک به درست این ۲۰ درسد
پی برد. در باره عرفان کهن ایرانی و ریشه های آن یادمانده ها و
راهنمایی های بسنده ای در دست نیست و بر آنچه تکیه می شود،
نشانهایی است که پس از پیروزی تازیان پدیدار شده و رفته رفته





فرگشت یافته است. بازسازی این روش دریافت و شناخت، که بی گفتگو دارای ریشه های بس کهن است، نیاز به بررسی های فراوان دارد که در این گفتار کوتاه بس فشرده جا برای پیش درآمدی هم نیست و من تنها به بیان چند نکته بسنده می کنم.

در دوران کهن اندیشه های فلسفی و دیدگاه های بینشمدانه پیوسته با باورهای دینی و سنتهای آیینی پیوند داشتند. از همین رو با چیره شدن یک آیین همگانی نوین، به ویژه دینی فراگیر و رخنه گر که انگیزه سروری و فرمانروایی قومی گردد، اندیشه های وابسته بدین شکست خورده تا زمانی دراز خاموش می شوند. در ایران نیز پس از فرمانروایی تازیان زمان درازی پارسی نویسی و نگارش و انتشار اندیشه های ایرانی به ایستایی گرویدند. در فرهنگ عربی نیز نشانهایی از اندیشه های ایرانی برجسته فلسفی و عرفانی دیده نمی شد. از این رو در دوران آغازین چیره شدن تازیان بر ایران، یادمانهایی از عرفان، به آنگونه که در سده های پس از آن در بین مسلمانان به رسایی پرداخت، در دست نیست.

زرتشتیان و ایرانیانی که به ایرانی ماندن می اندیشیدند، برای رهایی از آزار یا پرداخت جزیه، با شتاب تمام به گردآوری و پیرایش یادمانهایی که از دید آزمان شایسته یک کانن دین برداشت می شد، پرداختند تا بتوانند خود را صاحب کتاب بشناسانند. روشن است که در این گونه نسکها نیازی به گفتگو در باره ی عرفان و فلسفه ایرانی





نبود. آنچه در زمینه عرفان پس از چیره شدن مسلمانان رفته رفته شکل گرفت و پایه ای برای عرفان ایرانی، گردید، تصوف بود. صوفیان نخستین پارسایان مسلمانی بودند که با بینش حضوری و شناخت شهودی چندان پیوندی نداشتند. شماری از پژوهشگران این نخستین مرتاضان مسلمان را پارسایانی می دانند که با تکیه بر دستورهای قرآن در پشت کردن به جهان مادی، از ترس دوزخ و شکنجه های هراسناک و امید به بهشت و لذت های فراوان آن به زهد و پرهیزکاری روی آورده و یکسره ترک دنیا کرده اند. آنها همچنین برای توجیه دیدگاه خود پیشروان این صوفیان را اصحاب صفة خوانده و به نادرستی صوفی را نیز برگرفته از واژه صفة میدانند و در زهد و پارسایی این گروه داستانهایی بیان میکنند که پنداری بودن آنها آشکار است. از جمله این داستانها گفتاریست که عبدالحسین زرکوب در کتاب میراث صوفیه خود با بهره گیری از رساله های شرح تعرف واللمع چنین آورده است. «روزی اتفاق می افتاد که ایشان به چهل تن، یک خرما می خوردند. هریک از آنان خرما را می چشید و به دیگری می داد. در بعضی موارد از گرسنگی بیهوش می شدند. با این همه، حال خویش با کس نمی گفتند. نیز گفته اند که این اصحاب صفة بیشتر برهنه بودند و خود را میان ریگ پنهان می کردند. چون هنگام نماز میشد آنها که جامه ای داشتند نماز می کردند و در ریگ پنهان می شدند تا





دیگران جامه‌ها بپوشند و به نماز روند».

ولی اگر با ریزبینی این برداشتها را واشکافی کنیم به نادرست بودن آنها پی خواهیم برد، زیرا که نه در قرآن دستوری در باره ریاضت و ترک دنیاست و نه در زندگی پیمبر اسلام و خاندان او نشانی از این خود آزاریها دیده می‌شود. شماری نیز این ریاضتها را فراگیری از رهبانان مسیحی می‌دانند، که آنهم درست نیست و در سده‌های هفتم و هشتم میلادی پیوند کلیسا و امپراتوری روم و برپا ساختن دربار پاپ و فر و شکوه زندگی کاردینالها و اسقفها پروانه‌ای برای اینگونه ریاضتها نمود. بسیاری از فرزندان فرمانروایان و امیران که پس از پسر ارشد از حق جانشینی پدر محروم می‌شدند، به نام شاهزاده و امیر کلیسا پایگاه کاردینالی یا سرپرستی صومعه را به دست می‌آوردند و با شکوه تمام می‌زیستند. تنها در آغاز مسیحیت بود که مرتاضانی چون (سیمیون) یافت می‌شدند.

رهبانیت در قرون وسطی با ساده زیستی همراه بود نه ریاضت. در آنزمان رخنه آیینهای هندی در خاور ایران یا سرزمین خوارزم کهن (شمال خراسان، مرو و بلخ و . . .) بسیار زیاد بود و روش زندگی سنیاسین هند و آسمان پوشان آیین جین (راهب و راهبه) و گدایان دوره گرد بودایی در ریاضت پیشه‌گی متصوفین نشان زیادی گذاشت. در همین خاور ایران بود که از صوفیان نخستین چون «ابراهیم ادهم» بشر حافی، معروف کرخی . . . گزارش می‌دهند. چشمگیر





است که داستان زندگی ابراهیم ادهم را بسیار نزدیک به زندگی بودا بیان کرده اند.

به نوشته زرکوب «فقر و سیاحت و سبحة و کشکول و مقامات صوفیه یادآور نظایر و امثال آنهاست در نزد فقرای بودایی، احوال ابراهیم ادهم، داستان بودا و سرگذشت مشهور بوذاسف و بلوهر را به خاطر می آورد».

در کنار زهد و ریاضت صوفیان نخستین فرگشتی آغاز شد که رفته رفته هدف جویندگان رستگاری، به جای رهایی از آتش دوزخ و دستیابی به بهشت، عرفان یا شناخت شهودی و علم حضوری گردید و مراقبت و در خود فرو رفتن، به شناخت برتر اندیشیدن و در جستجوی حقیقت بودن، جانشین خود آزاری و ریاضت و انجام کارهای توان فرسا شد. به باور من در این زمان بود که کم کم نشانهایی از عرفان ایرانی در دیدگاه های این اندیشه مندان نمایان گردید. در عرفان هندی و شاخه های آن پیوسته شناخت و معرفت (پرچنا) با ریاضت همراه بود و رستگاری (موکشه) در رهایی از گردش زایش و مرگ (چرخ سنساره) و یا پیوستن به نیروانا و رهایی از رنج زندگی، بدست می آمد. ولی عرفان ایرانی دارای چند ویژه گری چشمگیر است که ریشه های آنها را می توان به اندیشه های کهن ایرانی وابسته دانست

۱- تلاش و کوشش و جنبش.





۲_ کشش و عشق سازنده و زندگی بخش (مهر و نور که نشانی از گرما و هستی است).

۳_ زنده دلی و شادبهری (که با سماع یا سرود و آواز و موسیقی همراه است).

در یک بررسی گسترده به این برآیند دست می یابیم که در هند آریاهای زنده دل پر تلاش سرودگو و به طبیعت و گیتی پر رنگ و آهنگ دل بسته به ریاضت و خود آزاری هیچگونه گرایشی نداشتند و در سرودهای پر جوش و خروش خویش طبیعت را با ستایش نیروهایی که آنها را نمادهای پدیده های گیتی و نور آسمان پهناور می پنداشتند، نیایش کرده، از آنان برای زندگی بهتر و شادمانی بیشتر نیرو میخواستند. با رخنه کیش بومی و بازمانده های فرهنگ هاراپا و موهنجودارو، در آیین آریاها رفته رفته به ترک دنیا و ریاضت گرایش یافته و جهان و زندگی جهانی را رنج و درد و بدبختی دانستند که رهایی از آن رستگاری و خوشبختی بزرگ است.

در اوپانیشادها برترین پایگاه براهمنی «سنیاسین» است که چشم پوشی یکسره از جهان نخستین گام آن می باشد و در رسیدن به این پایگاه برای سنیاسی آیین خاکسپاری برپا می کردند و او را مرده در این جهان میخواندند. در آیین جین از این گامی فراتر رفته و مقدسینی که به گامه دلاور پیروز جینا دست یافته اند گاهی به خودکشی دست می زنند تا به نیروانا رسند.





در ایران درست وارونه این دگرگونی رخداد و صوفیان زاهد و گوشه گیری که به انگیزه ایمان خشک و یا رخنه آیین های هندی از جهان چشم پوشیده و با وجود این از هراس دوزخ لرزان و گریان بودند به عرفای پرتلاش دگرگون شدند که از نام های، بزاز، قصاب، حلاج، رزاز، خراز، سراج . . . آنها بر می آید که با کار و کوشش سازگارند و چامه سرایان و سخنوران ژرف اندیش که به وزن و آهنگ روی می کنند و با شور و شادی به سماع می پردازند و بهشت شریعت را به جوی می فروشند و بر دوزخ آن پوزخند می زنند، آنهایی که سر در پیشگاه مفتی فرود نمی آورند و از تکفیر زاهد و آزار و شکنجه محتسب نمی هراسند، در بالای دار با چهره خونین دلشاد و دلیر بیدار معشوق می روند و رند و گستاخ پر جوش و خروش، راه می‌کده و خرابات و پیر مغان می پیمایند. مسجد و مهرباب و شیخ و فقیه را به زاهد ظاهر پرست می سپارند. از مناجات شب صومعه بیزارند و در خرابات، آنجا که در خود فرو می روند و به هستی می پیوندند. به شهود و معرفت حق دست می یابند آنچه در گفتارها این دلاوران پهنه اندیشه و سخنوری چشمگیر است، دید پهناور و بی مرز است که میکوشد انسان را از قفس تنگ کور دلی و شعار و آداب خشک و جدایی افکن رها ساخته و به آسمان فراخ بینی و ژرف اندیشی عشق و مهر و تساهل و گذشت، فروتنی و همدردی و همدلی . . . پرواز دهد. اگر آنها در این کوشش





خود یا برای فرار از تکفیر و تحقیر شیخ و مفتی و زاهد و مقلد، و یا برای گسترش آسمان پرواز اندیشه خویش و رهایی از جلوبند زمان، از زبان استعاری و کنایه و مجاز بهره می گیرند و به پیر مغان و خرابات و رقم مهر بر پیشانی و . . . اشاره می کنند، نشان سرسپردگی به یک آیین یادبود دوران بت پرستی و باورهای شامانیستی و جادوگری که استوار بر آداب بی مایه و شعار خشک معبدی بوده است، نمی باشد. بیشتر این روشندان در مبارزه با گونه ای از این مردم فریبی ها و نمایشهای بازاری به عرفان روی کرده اند و مایه هایی از فرهنگ کهن ایران را به یاری گرفته اند یک نشان دیگر در عرفان ایرانی ارج و پایگاه برجسته نور است که توجه به خورشید یا مهر و آتش و آتشگاه نیز از آن سرچشمه گرفته است. در همه یادمانده های کهن ایرانی به گونه ای نور با هستی همگون بوده و می توان گفت که اندیشمندان کهن ایران نور مطلق را با هستی مطلق یکسان دانسته اند. از همین روست که خداوند یا حقیقت مطلق را همچنین «نور الانوار» می نامیدند. در یادمانده های کهن «اهورامزدا» می نامیدند. در یادمانده های کهن «اهورامزدا» خداوند جان و خرد، سرور قلمرو نور است.

در حکمت اشراق سهروردی حقیقت برترین «نورالانوار» نامیده می شود. . . استاد همایی در واشکافی دیدگاه مولانا بارها این نکته را در میان می گذارد که در عرفان مولانا جان آدمی به نور مانند می





شود و خورشید و آفتاب کان نورها و جانها است.
 او در بخش نخست مولوی نامه چه می گوید؟ سخن گسترده ای دارد
 که فشرده ی آن چنین است،
 نور در اصطلاح شیخ اشراق مرادف «وجود» است. و مقصود از
 «انوار قائمه» موجودات جوهری و «نور الانوار» ذات واجب الوجود
 است، تعالی شانه و تقدس . . . و بالجمله همچنان سلسله انوار
 وجود بهم می پیوندد تا به «نور الانوار» و «نور قیوم» منتهی می
 گردد. در گفته های قبل شنیدید که مولوی نیز مانند حکیم اشراقی
 جان آدمی را به «نور» در آفتاب مانند کرده بود.
 همچو آن یک نور خورشید سما صد بود نسبت به
 صحن خانه ها
 لیک یک باشد همه انوارشان چونکه برگیری تو دیوار میان
 مغترق شد آفتاب جانها در درون روزن ابدانها
 او پس از بیان سخنانی می نویسد: این تشبیهات، که نمونه های
 دیگرش هم گذشت، چنانکه گفتیم حقیقت وحدت وجود و وحدت
 موجود است.
 حال آیا می توان مولانا را مهر دین و میترا بیست خواند، چون می
 گوید:
 چو غلام آفتابم همه ز آفتاب گویم . . .
 و یا :





ایران زمین

چو رسول آفتابم، به طریق ترجمانی
 به نهران از او بپرسم به
 شما جواب گویم
 گفتار را به پایان می رسانم و داوری را به خوانندگان خرده بین
 واگذار می کنم.

- ۱- میترا تا زمانی که به این نام خوانده می شده، حتی در میترایسیم رومی با خورشید یکی نبوده است.
 - ۲- حکیم فرزانه شخنور بزرگ توس بیا دین ایرانیان پیوسته آنها را خورشید پرست یا ستاینده مهر نامیده است. او در باره فریدون میگوید: پرسیدن مهرگان دین اوست ... و در همین بخش میسراید :
- فریدون به خورشید بر برد سر کمر تنگ بستش به کین پدر
 که دیده میشود خورشید و مهر دارای یک مفهومند و جای دیگر :
- به نالید و سر سوی خورشید کرد ...
- ۳- من در یک مجموعه که بیش از ۱۲ دفتر خواهد شد، خواهم کوشید گامهایی در اینراه بس دراز و دشوار بردارم .

